



توحید

خالق و رب و معبود

علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

جامع علوم انسانی

محلہ مولاجی

مقدمه

یکی از مباحث مهم در حوزه فلسفه و کلام اسلامی، اثبات توحید واجب الوجود است. بعد از اثبات توحید واجب تعالی مهم‌ترین بحث، در اثبات توحید خالقیت واجب می‌باشد. اگر چه ممکن است تصور شود با اثبات توحید واجب، نیازی به اثبات توحید خالقیت نداریم، ولی با اندک دقت و نازک بینی خواهیم فهمید ادله اثبات توحید واجب، توحید خالقیت واجب تعالی را اثبات نمی‌کند، و باید در این مقوله، جداگانه بحث کرد. چون همواره در ادوار مختلف تاریخی کسانی بوده‌اند که قائل به توحید واجب تعالی و در عین حال، منکر توحید خالقیت خداوند متعال بوده‌اند.

و یکی دیگر از مباحثی که در باب توحید واجب مطرح می‌شود، توحید ربوبی است که برخی آن را برگشت می‌دهند به توحید خالقیت و برای اثبات آن، ادله خاصی ارائه نمی‌دهند و معتقدند که ادله اثبات توحید خالقیت، توحید ربوبی را نیز ثابت می‌نماید.

در این مقاله سعی شده نخست توحید خالقیت اثبات شود و بعد از آن نکاتی پیرامون توحید ربوبی و توحید در عبادت به فراخور مقاله بیان شود.

یکی از شرک‌هایی که در بین گروهها و فرقه‌های مختلف وجود دارد، شرک در خالقیت و بویژه شرک در تدبیر جهان است و با صیرف اثبات توحید واجب الوجود نمی‌توان با آن مقابله کرد، بلکه لازم است برهانی غیر از آن بر اثبات خالقیت واجب الوجود ارائه کرد؛ زیرا بسیاری از گروهها معتقدند که واجب الوجود یگانه فقط یک یا چند موجود را خلق نموده و دیگر نقشی در آفرینش سایر مخلوقات ندارد.

در اینجا دو برهان برای اثبات خالقیت واجب تعالی ارائه می‌گردد:

برهان اول برای اثبات توحید در خالقیت:

این برهان مبتنی بر چند مقدمه است:

الف - واجب الوجود تنها یکی است و غیر او هر چه هست، همه ممکن الوجودند.

ب - هر ممکن الوجودی دارای ماهیت است که نسبتش به وجود و عدم یکسان می‌باشد و لذا در وجود و تحققش نیازمند علت است.

ج - علت هر پدیده ممکن، یا خود واجب الوجود است و یا در سلسله علل به واجب منتهی

می‌شود.

د - علتِ علتِ یک پدیده، علتِ آن پدیده بشمار می‌رود. این مقدمه در واقع اساس برهان را تشکیل می‌دهد و بیانگر آن است که آفرینش منحصر به آفرینش مستقیم و بدون واسطه نیست، و خدایی که نخستین مخلوق را مستقیماً و بدون واسطه خلق می‌نماید، افعال و مخلوقات او را هم با وساطت او می‌آفریند و اگر صدها واسطه هم در کار باشد باز هم همگی آنها مخلوقِ با واسطه واجب تعالی بشمار می‌روند.

حاصل آنکه سلسلهٔ ممکنات، نهایتاً به یک موجود منتهی می‌شود و آن واجب الوجود بالذات است. این برهان مبتنی بر نظر حکمای مشاء می‌باشد، مبنی بر اینکه وجود معلول یک وجود مستقل فی نفسه است، نه رابط و فی‌غیره، زیرا فقط بر این اساس می‌توان برای غیر واجب سهمی از علیت و تأثیر قائل شد ولو بواسطه فیض فاعل مسخر .

بنابراین وقتی آتش می‌سوزاند و یا آب آتش را خاموش می‌کند و... خداوند فاعل دور و بعید است. این دیدگاه، دیدگاهی متوسط و میانه‌رو در باب توحید خالقیت است و لذا بسیاری از آیات قرآن همین سطح از توحید را بیان می‌نمایند و از این رو به عنوان مثال پدیده میراندن را گاهی به خود و گاهی به ملک‌الموت و گاه به ملائکهٔ دیگری که تحت امر ملک‌الموت هستند نسبت می‌دهد.

راه دوم برای اثبات توحید در خالقیت:

راه دیگری که برای اثبات توحید در خالقیت (توحید افعالی) بیان می‌شود، بر اساس اصول حکمت متعالیه و با نظر بر حقیقت هستی است و مبتنی بر چند مقدمه است:

الف - وجود معلول یک وجود فی‌غیره و رابط است، وجودی است که هیچ استقلالی ندارد و عین تعلق به علت می‌باشد.

ب - اگر سلسله‌ای از علت‌ها و معلول‌ها را در نظر بگیریم، حلقه‌های میانی اگر چه نسبت به معلول خود بهره‌ای از استقلال دارند، اما این استقلال، نسبی است؛ زیرا همان شیء عین ربط و تعلق به علتِ خودش می‌باشد.

ج - وجود رابط از خود هیچ حکمی ندارد، و هر حکمی به آن نسبت داده شود در واقع برای وجود علت و مقوم به او می‌باشد.

د - ملاک و معیار علیت و ایجاد، استقلال در وجود است. وجودی که عین ربط به غیر است، هرگز نمی‌تواند ایجاد کننده و وجود دهندهٔ به غیر باشد.

ه - سلسله موجودات معلول به واجب تعالی منتهی می‌شود، و تنها اوست که استقلال مطلق در هستی دارد.

از مطالب فوق این نتیجه به دست می‌آید که خدای متعال، فاعلی است که در مبدأ بودن برای همهٔ اشیاء به طور مطلق مستقل است و در ایجاد و علیتش قائم به ذات خود می‌باشد و هیچ وابستگی به غیر خود ندارد. تنها اوست که به حقیقت معنای کلمه تأثیر می‌کند.

هیچ مؤثری در عالم هستی جز او نیست و غیر او هر چه هست تنها از استقلال نسبی برخوردار است و این استقلال هم در واقع از شئون استقلال واجب است، نه آنکه استقلالی مستقل و برای خود داشته باشد چرا که معلول هیچ حکمی از خود ندارد پس «لا مؤثر فی الوجود الا الله».

شایان ذکر است که این سخن با کلام اشاعره قابل قیاس نیست؛ زیرا مقصود از نفی تأثیر استقلالی از غیر واجب تعالی بدین معنا است که همهٔ علل فاعل جز خدای متعال، وجودهای رابطی هستند که هیچ استقلالی در ذات و تأثیر علیتش خود ندارند و در واقع مجاری فیض و یا شرایط قابلیت قوایل را تشکیل می‌دهند.

تفاوت و نتایج این دو طریق:

میان دو دیدگاهی که برای بیان توحید افغانی واجب تعالی بیان شده، فرق‌های فراوانی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱) راه اول مبتنی بر اعتقاد به استقلال علت‌های امکانی در وجود و اینکه آنها از وجود خود فی نفسه برخوردارند، اگر چه این وجود فی‌انفسه را از علت خویش دریافت کرده‌اند.

۲) در راه اول، علت‌های دیگر، غیر از واجب تعالی نیز فاعل مفیض و هستی‌بخش تلقی شده‌اند، همانگونه که واجب تعالی فاعل مفیض است، اما در راه دوم، فاعل مفیض و هستی‌بخش فقط واجب تعالی است و دیگر موجودات فقط معدّ و مجرای فیض می‌باشند.

۳) راه نخست تنها اثبات می‌کند که خداوند فاعل تمام موجودات می‌باشد، خواه با واسطه و خواه بی واسطه. به تعبیر دیگر فقط این مطلب را اثبات می‌کند که خداوند، سر سلسلهٔ زنجیرهٔ علل و معلول‌هاست و در رأس آن هرم و زنجیره قرار دارد.

اما راه دوم نه تنها اثبات می‌کند خداوند فاعل همهٔ موجودات است، بلکه این را نیز مبرهن می‌سازد که خداوند فاعل قریب و علت بدون واسطهٔ همهٔ موجودات نیز می‌باشد. درست همانند



خورشیدی که نور او از آینه‌های به آینه‌های دیگر منتهی می‌شود و پس از صدها واسطه به موجودی می‌رسد و آنرا روشن می‌نماید. این نور در واقع همان نور خورشید است که به آن موجود رسیده است.

در حکمت متعالیه، ملا صدرا از طریق دو برهان، توحید در خالقیت واجب تعالی را اثبات نموده است.

برهان نفست با استمداد از مبادی فلسفه اولی:

بطور اجمال اینکه چون ثابت شد واجب الوجود لا ثانی له و هیچ موجودی در جهان هستی غیر از واجب تعالی، واجب نخواهد بود، پس تمام موجودات غیر از واجب، ممکن خواهند بود. و ممکن هم محتاج واجب است چون هم اصل حاجت برای ممکن ضروری است و هم آنکه فقط محتاج واجب می‌باشد نه ممکن دیگر.

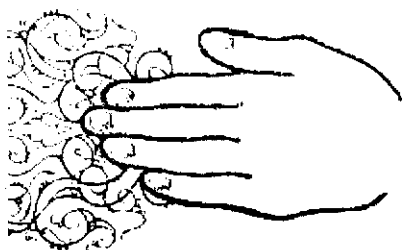
بنابراین چون غیر از واجب تعالی واجب دیگری در جهان هستی نیست، پس جمیع موجودات جهان امکان مستند به واجب تعالی بوده و خالق جمیع مخلوقات جهان امکان فقط واجب الوجودی است که لا شریک له است. پس واجب تعالی لا شریک له فی وجوب الوجود و لا شریک له فی الخالقیه. و بررسی دقیق این برهان، هم ثنویت و هم هر گونه تقویض را ابطال می‌نماید. پس بر اساس اینکه هر موجود ممکنی باید مستند به واجب باشد و بر معنای توحید واجب، بیش از یک واجب الوجود در جهان هستی نیست، پس جمیع موجودات جهان امکان به واجب تعالی مرتبط خواهند بود که واجب تعالی علت فاعلی و خالق آنها می‌باشد.

نتیجه آنکه خالق عالم واحد است و شریکی ندارد که آن موجود واحد همان واجب الوجود می‌باشد.

برهان دوم با استفاده از مبادی علم طبیعی:

بیان مطلب این است که بعد از اثبات وحدت واجب، گاهی بر اساس قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» پی به وحدت عالم می‌بریم.

کل جهان یک واحد حقیقی می‌باشد که از واحد حق حقیقی نشأت گرفته است. و گاهی از راه وحدت عالم پی به وحدت خالق برده می‌شود. یعنی اگر ثابت شد که عالم امکان واحد حقیقی است و



متعدد حقیقی نیست بلکه تعدّد آن امکان ندارد. اثبات می‌شود که خالق آن نیز یکتا است چون «الواحد لا یصدر عنه الاّ الواحد» و چون قیاس از دو مقدمه تشکیل می‌شود:

مقدمه اول: عالم واحد است و تعدد ندارد.

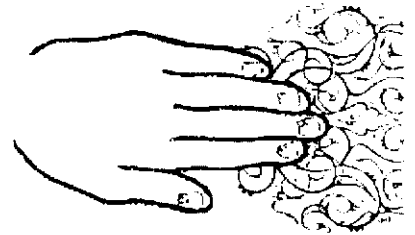
مقدمه دوم: فعل واحد فقط دارای یک فاعل است.

بحث در دو مرحله تنظیم می‌گردد. بخش اول راجع به اثبات مقدمه اول است که با استمداد از مبادی علم طبیعی، وحدت عالم ثابت می‌شود، و بخش دوم با استمداد از مبادی الهی، لزوم وحدت فاعلی در صورت وحدت فعل اثبات می‌گردد آنگاه نتیجه که همان توحید خالق است حاصل می‌گردد.

دلیل امتناع تعدّد جهان این است که اگر یک عالم دیگری غیر از این عالم مشهود باشد یا شخصاً غیر از این باشد، یا نوعاً شکل طبیعی آن جهان کره خواهد بود زیرا مجموعه نظام مفروض بسیط است و قابل بسیط از فاعل خود، جز شکل بسیط چیز دیگری نمی‌پذیرد و در بین اشکال، شکل بسیط، فقط کره است. پس شکل طبیعی جهان مفروض همانند شکل عالم مشهور کره خواهد بود. و دو جسم کروی هر گاه یکی محیط بر دیگری نباشد چون در بیش از یک نقطه با هم تماس ندارند فاصله‌های جانبی آن نقطه تماس خالی از هر موجودی است؛ زیرا هر موجودی طبق فرض یا در محدوده جهان مشهود است یا در محور جهان مفروض و بیرون از آنها چیزی نیست. بنابراین هیچ موجودی، آن بُعد و فاصله جانبی را پر نمی‌کند و این همان خلأ است، زیرا خلأ عدم ملکه است و اگر بُعدی باشد و خالی بماند، آن را خلأ می‌نامند. و بنا بر گمان برخی از متقدّمان که قائل به جسمیت افلاک بوده و عدد افلاک کلی و مهم را نه تا می‌پنداشتند، لذا می‌گفتند فوق فلک نهم و فلک الافلاک لاخلأ و چنین می‌گفتند فوق فلک نهم نه خلأ است و نه ملاً؛ زیرا خلأ، عدم ملکه ملاً است و نقیض آن. و در صورتی که اصل بُعد یافت نشود، نه مجالی برای ملاً است و نه گفتگو از خلأ. و چون فوق فلک نهم یا در جنب او جسمی وجود ندارد، بنابراین بعد یافت نمی‌شود و چون اصل بعد در فلک نهم وجود ندارد، زمینه‌ای برای خلأ و ملاً نیست.

خلاصه مطلب آنکه اگر دو جهان فرض شود لازم‌هاش آن است که بین آن دو خلأ باشد و خلأ محال است! پس بنابراین بیش از یک عالم که همین عالم مشهود باشد، عالم دیگری محال می‌باشد.

بعد از اثبات اینکه جهان موجود واحد می‌باشد و عالم



دیگری نیست و نخواهد بود، حال باید در مرحلهٔ دوم سخن گفت و باید ثابت کرد که وحدت این جهان، وحدت طبیعی است نه وحدت صناعی و نه وحدت اعتباری.

به رأی مرحوم ملا صدرا تشخص و وحدت عالم، تشخص و وحدت طبیعی است. یعنی این وحدت صناعی یا اعتباری نیست که از تألیف پراکنده‌ها حاصل شده باشد. مانند آنچه بین آحاد صناعی یا افراد خارجی در واحدهای صناعی همانند رادیو و یا واحدهای اعتباری همانند انجمن و ... و چون وحدت، مساوق وجود است، چیزی که وحدت ندارد وجود واقعی نخواهد داشت و معیار وحدت حقیقی همان تلازم وجودی بین اجزاء است. در حالیکه نه بین آحاد وحدت تألیفی نظیر اعضای انجمن و افراد هیئت اعتباری تلازم وجودی و علی و معلولی برقرار است و نه بین حلقات یک واحد صناعی تلازم وجودی است؛ در صورتی که بین مهره‌های عالم، پیوندی وجودی است زیرا هر موجودی سبب است برای موجود بعد و مسبب است برای موجود قبل. هرگز یک موجود گسیخته و عاطل که پیوند علی و معلولی با چیزی نداشته باشد و از چیزی نشأت نگرفته باشد در عالم خلقت نیست. چون تلازم بین حلقات عالم است و تلازم بدون نظام علی و معلولی محال است.

پس سراسر عالم، یک حلقهٔ ائتلافی از علت و معلولند. زیرا تلازم یا بین علت و معلول است یا بین دو چیزی که معلول شیء سوم هستند. بنابراین اگر اجزاء عالم لازم و ملزوم باشند یعنی هر موجود متقدم ملزوم موجود متأخر باشد و هر متأخر لازم متقدم باشد، این رشتهٔ تلازم که از حلقه‌های لازم و ملزوم و علت و معلول تشکیل می‌شود و از ضعیف‌ترین معلول آغاز می‌کند تا علت نخست و قویترین علت منتهی می‌گردد و جمعاً یک واحد حقیقی است که به آن سرسلسله مستند و مرتبط خواهد بود.

پس ثابت گشت که اولاً عالم واحد است و تعدد ندارد و ثانیاً فعل

واحد فقط دارای یک فاعل است و وحدت جهات وحدت طبیعی است.

سفن شیخ اشراق در این باب:

شیخ اشراق در بیان اینکه از واحد حقیقی از آن جهت که واحد است بیش از یک معلول صادر نمی‌شود در حکمه الاشراق می‌نویسد:

«روا نیست که از نورالانوار بدون واسطه هم نور صادر شود و هم غیر نوری از جنس ظلمات، جوهر باشد یا عرض، زیرا اقتضای نور از اقتضای ظلمت است. پس لازم می‌آید که ذات وی مرکب باشد از آنچه موجب نور است و آنچه که موجب ظلمت است و قبلاً وجه استحالة آن بیان شد. پس ظلمت از نورالانوار بدون واسطه صادر نخواهد شد.»

سفن حکمای مشاء در این باب:

به نظر حکمای مشاء از ذات واجب الوجود که از هر جهت واحد است، بدون واسطه جز شیء واحد صادر نمی‌شود. بنابراین صادر از ذات واجب، شیء واحد است و اشیاء دیگر از ذات واجب بالواسطه صادر می‌شوند. زیرا ذات واجب تعالی از هر جهت واحد است و کثرت در آن راه ندارد، نه مانند جسم مرکب از اجزاء است تا توسط اجزاء متکثر شود و نه مرکب از اجزاء عقلی است همانند هیولی و صورت یا ماهیت و وجود که هر جزء عقلی مقتضای خاصی داشته باشد و از هر مقتضی چیزی بوجود آید.

دلیل بر اینکه از واحد جز واحد سر نمی‌زند:

هر گاه جسمی را بر دو چیز عرضه نماییم و یکی آن را گرم و دیگری آن را سرد سازد، بالضروره می‌فهمیم که آن دو شیء مخالف یکدیگرند، زیرا اگر مماثل بودند یکسان عمل می‌کردند. پس جایی که دو چیز مغایر همانند نمی‌توانند در فعل مخالف یکدیگر باشند، شیء واحد نمی‌تواند دو فعل مخالف داشته باشد. عبارت دیگر جایی که مماثله با غیر مقتضایش عدم مخالفت فعل باشد مماثله با نفس به طریق اولی چنین اقتضایی دارد و محال است که از چیز مماثل با خود، فعلی مخالف با فعل خودش صادر گردد.

توحید ربوبی:

تا اینجا بحث در توحید در خالقیت بود. اما از اینجا به بعد وارد بحث توحید ربوبی می‌شویم. توحید رب هنگامی که ربوبیت با تحلیل به خلقت برگشت نماید، اثبات آن آسان خواهد بود، چه اینکه برخی از استدلال‌های قرآن کریم ناظر به این است که ربوبیت به خلقت عود می‌نماید، زیرا

ربوبیت یعنی تدبیر کردن و تدبیر یعنی، روابط بین اشیاء ایجاد نمودن، و این کار عین خلقت است یا مستلزم آن می‌باشد. زیرا اگر موجودی بخواهد موجودهای عالم امکان را تدبیر کند، یعنی بین آنها روابط برقرار نماید؛ کمالی به یک موجود ناقص بدهد و یا مثلاً صورتی به یک موجود مادی بدهد و... همه اینها رابطه هستند و این ایجاد رابطه در واقع نوعی خلقت است و خالق هر مخلوقی خداوند متعال است، و از طرف دیگر ممکن نیست یکی از دو طرف ربط را مبدأ فاعلی معین ایجاد کرده باشد و طرف دوم را مبدأ دیگر.

خلاصه آنکه ربوبیت با تحلیل به خلقت برمی‌گردد و رب همان خالق است. زیرا رب روابط بین اشیاء و اوصاف را ایجاد می‌کند. و اگر این تحلیل عمیق که ربوبیت به خالقیت برمی‌گردد پذیرفته نشود لاقلاً این مطلب مقبول خواهد بود که ربوبیت تابع خالقیت است زیرا کسی می‌تواند اشیاء را درست هماهنگ کند که از ماوراء و عمق آنها خبر داشته باشد. و کسی از ماوراء و عمق آنها باخبر است که آنها را آفریده باشد. و چون خداوند متعال خالق همه اشیاء است فقط او باید رب باشد. و به همین جهت است که قرآن کریم در استدلال بر توحید ربوبی از توحید خالق مدد می‌گیرد و می‌فرماید:

مشرکان که خداوند را به عنوان خالق تمام اشیاء می‌پذیرند و برای خالق شریک قائل نیستند، چرا در مقام ربوبیت شرک می‌ورزند. مگر نه اینکه این ربوبیت یا به خلقت برمی‌گردد یا تابع خلقت است. اگر از اینها سؤال کنی: «مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» در پاسخ گویند «الله». آنگاه قرآن می‌فرماید: اگر الله خالق است پس همان الله، رب است و دیگر ارباب متفرقه و آلهه مستقل در کار نیست که بگویند اینها در تدبیر و تربیت اشیاء یا خصوص انسان نقشی دارند و پرستش آنها سودمند است: «وَمَا نَعْبُدُهُ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَهُ إِلَی اللَّهِ رَبِّنَا»

نتیجه آنکه با این دو بیان، توحید ربوبی به توحید خالق برمی‌گردد؛ چون توحید ربوبی به توحید خالق برمی‌گردد. آیه سوره انبیاء «لَوْ هَانِ فِيهِمَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَآتَيْنَا» که در مقام توحید ربوبی است نه توحید خالق (زیرا وثنیین حجاز درباره خالقیت خدا مشرک نبودند تا قرآن برای توحید خالق استدلال کند. بلکه آنها در ربوبیت مشرک بودند و می‌گفتند نظام موجود را چند مبدأ اداره می‌کنند نه آنکه چند مبدأ آفریده باشند.) پس برهان توحید خالق، توحید ربوبی را هم اثبات می‌نماید.

گاهی برهان مزبور به این نحو تقریر می‌شود که چون عالم موجود واحد حقیقی است، بیش از یک مبدأ فاعلی ندارد. زیرا «معلول واحد لا یصدر الا من علّه واحده» و محذور آن همانا تعدد اراده و توارد علتین مستقلین بر معلول واحد است که محال می‌باشد.

و گاهی همین برهان بدین نحو تقریر می‌شود که دو مبدأ مستقل نمی‌توانند کار واحد شخصی را انجام دهند. و محذور آن همانا تزاحم دو اراده است. نه تعدد اراده. و برهان یاد شده به هر نحوی که تقریر شود به اثبات وحدت عالم نیازمند می‌باشد که آنرا قبلاً اثبات کردیم.

توحید معبود:

یکی از بحث‌های کلامی در باب توحید الهی، مسأله توحید عبادت یا توحید معبود می‌باشد. در پیشگاه موحدین واقعی، عبادت و پرستش از آن خداست و جز او کسی شایسته پرستش نیست؛ زیرا معبود یکی از دو ملاک زیر را لازم دارد و هیچ کدام از این دو در غیر خدا وجود ندارد:

الف: معبود از نظر کمال از هر عیب و نقص پیراسته باشد.

ب: معبود پدید آورنده جهان، انسان، بخشنده جسم و جان و بخشنده نعمت و برکت باشد. و اگر یک لحظه رشته فیض او گسسته شود، اثری از هستی باقی نخواهد ماند. این دو خصوصیت که فقط در ذات باری تعالی وجود دارد ایجاب می‌کند هر انسان باشعوری در برابر او خضوع کند و او را پرستد.

انگیزه پیامبران و امامان و اولیای خدا در پرستش، همان جمال و کمال بی‌انتهای معبود است. آنان بر اثر معرفت برتر و شناسایی عمیق‌تر و آشنایی بیشتری که با جهان غیب دارند، خدا را از آن نظر می‌پرستند که دارای کمال نامتناهی و جمال نامحدود بوده و از این نظر شایسته پرستش و تسلیم و تعظیم است. و دیگران خدا را از آن جهت پرستش می‌کنند که کلید جهان هستی در اختیار اوست. به عبارت دیگر او را پرستش می‌نمایند تا مزد بگیرند. در هر حال خواه ملاک عبادت، کمال معبود باشد یا ملاک‌های دیگر، همگی تنها در پروردگار متعال وجود دارد و فقط اوست که شایسته عبادت و پرستش است.

«فهرست منابع»

- ۱- ترجمه و شرح نهایه الحکمه، علی شیروانی، ج ۴، ص ۶۰.
- ۲- شرح حکمت متعالیه، جوادی آملی، ج ۶، بخش دوم.
- ۳- شرح حکمه الاشراف، جعفر سجادی.
- ۴- ترجمه مقاصد الفلاسفه، محمد خزائلی.
- ۵- عقاید اسلامی، جعفر سبحانی.